



The Possibility of Creditors' Intervention in the Debtor's Transactions when the Debtor Claims Insolvency Due

Article Info

ABSTRACT

Article type

Research Article

Article history:

Received

Received in revised form

Accepted

Available online

Keywords:

Automatic termination,

Creditor's beneficiary,

Creditor's succession,

Rule of NO HARM (rule of prohibition of detriment),

Transactions that the debtor claiming insolvency conducts may lack one of the essential conditions for the validity of transactions; therefore, they may be void, or voidable. What has always attracted the attention of lawyer regarding the transactions of a debtor claiming insolvency is the issue of fictitious or with the intent to evade debt transaction. However, if the debtor's actual transactions, without the need to prove an intent to evade debt, for other reasons are void, dissolved or voidable and be subject to annulment and ratification and the possibility for creditors to intervene in such transactions as subrogates of the debtor, or to directly bring an action as interested parties, has been overlooked. This research, using a descriptive-analytical method and with the use of library resources, seeks to answer the question that can creditors, when confronted with debtor's insolvency, rely on succession of creditors to null the transaction in hope of recovering the specific assets and seizing them? Or may they file a lawsuit his transactions void and automatic termination? Research findings indicate that creditors cannot always be considered as succession, but in the case of the contract being void due to the absence of one of the essential conditions or the occurrence of automatic termination, it is possible to accept the possibility of filing a lawsuit by creditors as substitute by proving the beneficial interest of the creditors through Islamic jurisprudential and legal principles.

Cite this article:



© The Author(s).

Publisher: Razavi University of Islamic Sciences



امکان سنجی مداخله طلبکاران در معاملات مدیون مدعی اعسار

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	معاملاتی که مدیون مدعی اعسار انجام می‌دهد ممکن است فاقد یکی از شرایط اساسی صحت معاملات بوده بنابراین باطل یا غیرنافذ باشد. آنچه در مورد معاملات مدیون مورد توجه حقوقدانان قرار گرفته بحث معاملات صوری یا با انگیزه فرار از دین بوده اما چنانچه معاملات واقعی مدیون بدون اینکه نیاز به اثبات انگیزه فرار از دین باشد، باطل یا منفسخ بوده و یا در معرض رد و تنفیذ باشد و طلبکاران بتوانند به قائم مقامی از مدیون در اینگونه معاملات مداخله کرده و اقامه دعوا نمایند مغفول مانده است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای در پی پاسخ به این پرسش است که آیا طلبکاران می‌توانند در صورت مواجهه با اعسار مدیون به امید بازگشت عین اموال و توقیف آن، به قائم مقامی از طلبکار اقدام به رد معامله کنند؟ یا نسبت به دعوای اعلام بطلان یا افساخ معاملات او اقدام کنند؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد نمی‌توان در همه موارد طلبکاران را قائم مقام محسوب کرد اما در مورد بطلان قرارداد به علت عدم وجود یکی از شرایط اساسی صحت قراردادها و یا تحقق افساخ تحت شرایطی می‌توان با اثبات ذی نفعی طلبکاران و براساس موازین فقهی و حقوقی، قائل به اقامه دعوا از جانب طلبکاران به جانشینی از مدیون بود.
کلیدواژه‌ها:	
افساح،	
بطلان،	
ذی نفعی طلبکاران،	
قائم مقامی طلبکاران،	
قاعده لاضرر	
استناد:	
ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.	© نویسندگان.



مقدمه

یکی از مسائلی که همواره در حقوق محل بحث بوده، موضوع رجوع طلبکاران به اموال بدهکارانی است که در موعد مقرر، دین خود را پرداخت نمی نمایند و طلبکاران بدون وثیقه از طریق قضایی در پی کشف اموالی از بدهکاران و وصول مطالبات خود می باشند. در این میان گاهی پیش از آنکه موعد پرداخت دین برسد و یا قبل از آنکه طلبکار به مدیون خود، جهت دریافت دین رجوع کند، بدهکاران اقدام به انتقال عین اموال خود به اشخاص ثالث می نمایند زیرا که آنها بواسطه مدیون بودن نه محجور شده اند و نه مانعی جهت دسترسی به اموال شخصی خود دارند و صرفاً اموال آنان، وثیقه عمومی طلبکاران می باشد. این معاملات اعم از آن است که انگیزه بدهکاران، فرار از دین و در امان ماندن اموال از به چنگ افتادن به دست طلبکاران باشد و یا با انگیزه واقعی معامله گردد. در نهایت نتیجه آن است که عملاً طلبکاران به حق خود نرسیده و با اعسار و ناتوانی بدهکاران در پرداخت بدهی خود مواجه می شوند و دست آنان از دریافت مطالبات خود کوتاه می ماند، اینکه طلبکاران از چه طریقی می توانند اثر معاملات بدهکار را از بین ببرند و از محل عین اموال سابق بدهکاران، طلب خود را وصول نمایند همواره محل مناقشه بوده است.

عدم کفایت اموال مدیون جهت پرداخت بدهی ها خود اماره ای است بر آنکه معاملات مدیون به انگیزه فرار از دین انجام گرفته، در معاملات تبرعی با ملاک ماده ۶۵ قانون مدنی، تکلیف روشن است و امکان رد معاملات با اثبات اضرار نسبت به طلبکاران، وجود دارد اما در معاملات غیر تبرعی با اصلاح ماده ۲۱۸ قانون مدنی سابق عملاً امکان برهم زدن این معاملات به صرف اثبات فرار از دین وجود نداشته و صرفاً در چارچوب ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی و با اثبات علم انتقال گیرنده، امکان عدم قابلیت استناد قرارداد نسبت به طلبکاران می باشد، آن هم به واسطه جنبه کیفری موضوع و وجود اصل براءت، این ماده در عمل به وسیله رأی وحدت رویه و نظریات مشورتی صادره محدود شده و عملاً کارایی خود را از دست داده است. در موضوع معاملات با انگیزه فرار از دین مقالات متعددی تاکنون نگارش یافته است اما در خصوص موضوع این پژوهش که معاملات مدیون مدعی اعسار به واسطه آنکه فاقد شرایط اساسی صحت معاملات باشند مورد مداخله طلبکاران قرار گیرد، پژوهشی به طور مستقل انجام نشده است و نوآوری این مقاله از آن جهت است. در این پژوهش پرسش آن است که هرچند در حالت عادی طلبکاران حق مداخله در معاملات مدیون را نداشته چنانچه معامله ای را که مدیون با اشخاص ثالث انجام دهد و به هر علتی غیر نافذ بوده یا باطل یا منفسخ شده اما مدیون هیچگونه اقدامی نکرده، چگونه می تواند مستمسکی برای طلبکاران جهت مداخله باشد؟ آیا امکان رد یا تنفیذ معامله می تواند موجب شود تا طلبکاران به قائم مقامی از مدیون، اقامه دعوا نمایند؟ آیا طلبکاران نفعی جهت اقامه دعوای بطلان یا انفساخ معاملات مدیون دارند؟ در این پژوهش برای روشن شدن ابعاد مختلف این سوالات، ابتدا حالتی که معامله همچنان پابرجا بوده و صرفاً امکان تنفیذ یا رد معامله وجود دارد مورد بررسی قرار خواهد گرفت و امکان قائم مقامی طلبکاران در چنین مواقعی با استفاده از اصول و مقررات موجود تحلیل خواهد شد و سپس موضوع ذی نفعی طلبکاران در موارد بطلان و انفساخ معامله و امکان اقامه دعوای آنان در این موارد خاص به جانشینی از مدیون، مورد بررسی قرار می گیرد و بدین ترتیب سعی خواهیم نمود به پرسش های پیش آمده پاسخ دهیم.

۱. امکان رد معاملات توسط طلبکاران

به طور کلی هر آنچه در باب معاملات مدیون مدعی اعسار در حقوق ما گفته شده موضوع ماده ۲۱۸ قانون مدنی در باب معاملات صوری با انگیزه فرار از دین و همینطور اختلاف نظرات بر سر آنکه در صورت معاملات واقعی با انگیزه فرار از دین چه اقدامی می توان از جانب طلبکاران انجام پذیرد و همچنین ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت مالی و حدود و ثغور آن بوده است. در حالی که برخی از معاملات بدهکاران در خصوص اعیان اموال خود که موجب انتقال آن به دیگران می شود کاملاً واقعی و با نیت حقیقی صورت می پذیرد، آن دسته از معاملات مدیون که با اراده واقعی به وقوع پیوسته و هیچگونه انگیزه فرار از دین در آن موجود نیست را به ظاهر نمی توان در آن خدشه ای وارد آورد اما بنا به فرض، این نوع از معاملات به موجب اختلالی در یکی از شرایط اساسی صحت معاملات مثلاً فقدان رضا، غیرنافذ بوده و امکان رد یا تنفیذ آن وجود دارد.

این موضوع از مسائلی است که کمتر توسط حقوقدانان مورد توجه قرار گرفته است. ممکن است بحث قائم مقامی طلبکاران مطرح گردد و براساس ماده ۳۶ قانون اعسار سابق و ماده ۲۳۵ قانون امور حسبی قائل به اعمال اختیارات مالی وسیعی برای طلبکاران در بحث جانشینی مدیونین شویم. اینکه طلبکاران بتوانند در این شرایط اقامه دعوا نموده و به قائم مقامی مدیون مدعی اعسار نسبت به رد معامله او با اشخاص ثالث اقدام کنند تا اعیان اموال به دارایی مدیون بازگشته و از طریق توقیف و اجرای احکام بتوانند مطالبات خود را وصول کنند نیاز به بررسی در اصول حقوقی و مقررات موجود دارد و بدین ترتیب سعی در پاسخ به این سوال خواهیم داشت.

۱-۱. اصل نسبی بودن اثر قراردادها

یکی از اصولی که در باب مداخله در معاملات مدیون مدعی اعسار می بایستی مورد بحث و بررسی قرار گیرد «اصل نسبی بودن اثر قراردادها» است. مطابق اصل نسبی بودن اثر قراردادها که ماده ۲۳۱ قانون مدنی به آن اشاره دارد، اشخاص می توانند برای خود تصمیم گرفته و آنچه بین اطراف عقد بوجود آمده صرفاً در مورد خود و قائم مقام آنان موثر بوده و جز در موارد خاص به اشخاص ثالث تسری نمی یابد (اسدی نژاد، ۱۳۹۳: ۶۴). اصولاً نیز اشخاص ثالث از بابت قراردادی که دیگران می بندند منتفع یا متضرر نمی شوند.

از نظر فقهی حتی اگر مدیون چند برابر اموالش بدهی داشته باشد، طلبکاران او حق دخالت در امور مالی او را ندارند مگر اینکه تحت قیودی همچون افلاس، حکم حجر او صادر شود (الف و ذاکریان، ۱۳۹۴، ص ۹۷-۹۸). آنچه از اصل نسبی بودن اثر قراردادها بر می آید و می توان به آن اشاره کرد این نکته است که با توجه به این اصل، طلبکاران نمی توانند خدشه ای به معاملات مدیون وارد آورند و مانع از آن است که طلبکاران با یافتن موضوعی چون امکان رد معاملات مدیون، به امید بازگشت عین اموال در پی وصول طلب خود برآیند بلکه لازم است بر اساس مبانی و اصول، قواعدی از جانب قانونگذار در مواردی خاص مقرر شود تا در مواردی مثل اثبات اهمال و سهل انگاری و یا انگیزه فرار از دین مدیون، بتوان معامله صورت گرفته از جانب مدیون را مورد خدشه قرار داد اما اینکه این اصل به تنهایی می تواند مانع آن شود تا طلبکاران در معاملات مدیون مداخله نمایند یا خیر؟ نیاز به بررسی بیشتری در سایر اصول حقوقی و قوانین موضوعه دارد که در ادامه پژوهش به آن خواهیم پرداخت.

۱-۲. اصل قابلیت استناد قرارداد

از دیگر اصولی که در مورد معاملات واقعی مدیون مدعی اعسار و امکان مداخله طلبکاران در آن، می‌توان به آن اشاره نمود «اصل قابلیت استناد قراردادهای» می‌باشد. هرچند قرارداد برای تنظیم روابط خصوصی است اما دیگران وجود آن را احساس خواهند کرد و تحت تاثیر آن قرار خواهند گرفت. همه روزه میان انسان‌ها قراردادهای متفاوتی در انواع مختلف منعقد می‌گردد، اگر اینها در مقابل سایرین قابل استناد و دفاع نباشند در حقیقت تاثیر و فایده‌ای نخواهند داشت. اصطلاح قابلیت استناد از قرن ۱۹ میلادی به ویژه در حقوق مالکیت و آثار آن در برابر اشخاص ثالث وارد حقوق فرانسه شده و بعد به حقوق دینی نیز تسری پیدا کرد.

در فقه امامیه چنین قاعده‌ای تحت عنوان مشخصی وجود ندارد اما در بعضی از ابواب فقه می‌توان به موضوعاتی اشاره نمود که این اصل منطقی و حقوقی در آنها پذیرفته شده است، در قانون مدنی ایران و رویه دادگاهها نیز چنین قاعده‌ای به طور مشخص بیان نشده است اما به لحاظ بدیهی بودن موضوع در حقوق عینی، اصل موضوع مورد اتفاق حقوقدانان قرار گرفته است. اصل قابل استناد بودن قرارداد را نباید با اصل نسبی بودن اثر آن خلط کرد به این ترتیب قرارداد هرچند نمی‌تواند تعهدی برای دیگران به وجود آورد اما همه افراد جامعه باید به آثار آن احترام بگذارند (Furmston, 2017, p 556). عدم امکان ایجاد تعهد برای اشخاص ثالث را باید نتیجه اصل نسبی بودن آثار عقد و امکان استناد به آثار قرارداد در برابر ثالث را می‌توان نتیجه اصل قابل استناد بودن قرارداد دانست (شهیدی، ۱۳۹۳، ص ۳۲۶).

آنچه مورد بحث پژوهش بوده آن است که آیا طلبکار به عنوان متضرر از معامله بدهکار که موجب کاهش دارایی مدیون شده و با اعسار و ناتوانی و عدم کفایت اموال بدهکار مواجه شده، می‌تواند به عنوان یک متضرر از مبحث قابل استناد بودن قرارداد عبور کند و فارغ از اینکه خللی به اصل وجود قرارداد وارد آید، قرارداد صرفاً در مقابل او غیر قابل استناد شود؟ یکی از مصادیقی که مورد توجه حقوقدانان در کشور ما قرار گرفته است و آن را مصادیقی از غیر قابل استناد بودن قرارداد نسبت به متضرر می‌دانند، ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی است (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۲۱؛ صفایی، ۱۴۰۰، ص ۱۷۱-۱۷۲) توضیح آنکه با شرایط خاصی که قانونگذار مقرر می‌دارد، می‌توان قرارداد بین مدیون و ثالث را در برابر طلبکار تحت شرایط خاصی غیر قابل استناد تلقی کرد و طلبکار را به حق خویش رساند. این ماده تنها به طلبکار حق داده تا از عین مال مورد انتقال طلب خود را استیفا کند در واقع در نظر قانونگذار، معامله صحیح است و تنها در برابر دائن با محکوم علیه قابلیت استناد ندارد (ایرانلو و شریعتی نسب، ۱۳۹۱، ص ۱۳). اما در موضوع پژوهش ما یعنی معامله‌ای کاملاً واقعی و بدون انگیزه فرار از دین موجودیت یافته آیا طلبکار می‌تواند به واسطه نبود شرایطی در ارکان قرارداد نسبت به رد آن اقدام نماید؟ با عنایت به اصل قابلیت استناد قراردادهای پاسخ به سوالات فوق منفی است چرا که غیر از مواردی که قانونگذار به صراحت و بنا به مصلحت و تحت شرایطی خاص، قراردادهای را به عنوان یک مولود حقوقی در برابر اشخاص ثالث غیر قابل استناد می‌کند، در سایر موارد، قرارداد در برابر دیگران قابل استناد می‌باشد اما نظر دیگری در این خصوص وجود دارد و آنکه طلبکاران در صورت اعسار بدهکار، قائم مقام او می‌شوند و این مطلب را خود قانونگذار اجازه داده است بنابراین بحث شخص ثالث و قابلیت استناد قرارداد در برابر او در اینجا به کلی منتفی می‌باشد و طلبکاران متضرر به موجب اذن قانونگذار حق دخل و تصرف در معاملات مدیون را خواهند داشت اما اینکه آیا این نظر با مبانی و اصول حقوقی و قوانین موضوعه کشور سازگار می‌باشد یا خیر در مبحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

۳-۱. قائم مقامی طلبکاران

هنگامی که طلبکاران، دعوی ابطال معاملات صوری یا معاملات واقعی با انگیزه فرار از دین را اقامه می کنند بطور مستقیم و از جانب خود این اقدام را انجام می دهند اما ممکن است که طلبکاران تحت عنوان قائم مقام بدهکار نسبت به مداخله در معاملات مدیون مدعی اعسار نیز اقدام نمایند. قائم مقام در لغت به معنای نائب و جانشین به کار رفته است (دهخدا، ۱۳۸۲، ص ۴۲۶۵). این اصطلاح در حقوق ما تعریف نشده است فقط در برخی از مواد قانونی از جمله ماده ۴۱۸، ۴۲۴ قانون تجارت و ماده ۳۶ قانون اعسار ۱۳۱۳ از آن نام برده شده است. قائم مقامی وضعیت حقوقی است که بین دو شخص ایجاد شده و براساس آن یک شخص جانشین حقوقی شخص دیگری می شود. تصرفاتی که مدیون در اموالش می کند در وضع طلبکاران بدون وثیقه موثر است، در واقع دارایی و اعتبار او پشتوانه و ضامن اجرای تعهدات در قبال طلبکاران می باشد و قانونگذار نیز با توجه به همین اعتماد مشروع، دارایی مدیون را وثیقه عمومی و ناقص طلبکاران می داند و در مواردی به آنان اجازه داده است که به جای مدیون طرح دعوا کنند (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۲۵۱). باید اذعان داشت که قائم مقامی طلبکاران امری استثنایی و خلاف قاعده بوده و فقط در مواردی خاص، قانونگذار حق اجرای حقوق بدهکار را به طلبکاران داده است بنابراین می توان نتیجه گیری کرد که طلبکاران همچون وراث قائم مقامان عام مدیون به شمار نمی روند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

الف) قائم مقامی طلبکاران در حقوق فرانسه

با عنایت به سابقه این موضوع در حقوق فرانسه و تحولات قانونگذاری در این خصوص در این بخش از پژوهش بطور مختصر به بررسی قائم مقامی طلبکاران در حقوق فرانسه می پردازیم. ماده ۱۱۶۶ قانون مدنی فرانسه پیش از اصلاحات ۲۰۱۶ درخصوص بدهکاران مدعی اعسار اظهار می داشت: «طلبکاران می توانند همه حقوق بدهکارانشان را اجراء و دعوی او را اقامه نمایند مگر آن حقوق و دعوی که منحصرأ وابسته به شخص بدهکار باشد». همانطور که ملاحظه می شود ماده ۱۱۶۶ به «حقوق و دعوی» اشاره دارد، حقوقدانان فرانسوی نگران همین حد از وسعت اختیار طلبکاران شده و مفهوم «حقوق» و «دعوی» را مترادف هم دانسته و بیان داشتند که طلبکاران می توانند فقط دعوی بدهکاران بر دیگران را نیابت کنند. نکته جالب توجه آن است که قانونگذار فرانسوی پس از بیان اصل نسبی بودن اثرقراردادها در ماده ۱۱۶۵ بلافاصله ماده ۱۱۶۶ را آورده بود، قرار دادن طلبکار به عنوان قائم مقام محل تامل بوده و عده ای در حقوق فرانسه، طلبکار را شخص ثالثی می شمارند که حقوق ویژه ای پیدا نموده تا به جای بدهکار حقوق خود را در محدوده خاصی اعمال نماید (Mazeaud, 1998, p751).

قانونگذار فرانسوی در اصلاحات قانون مدنی سال ۲۰۱۶ این موضوع را در ماده ۱-۱۳۴۱ آورده است. قانونگذار در این ماده اظهار داشته: «هرگاه تقصیر یک بدهکار در اجرای حقوق و اقدامات مالی اش، حقوق طلبکار را به خطر بیندازد طلبکار می تواند به نمایندگی از بدهکار این حقوق را اعمال کند به غیر از حقوقی که به طور انحصاری متعلق به شخصیت بدهکار باشد». همچنین در ماده ۲-۱۳۴۱ اظهار داشته: «طلبکار همچنین می تواند به نام خود اقامه دعوا کند تا اعلام نماید اعمالی که توسط بدهکار به منظور تقلب در حقوق او انجام شده نمی تواند علیه او مطرح شود، در مورد قراردادهای غیر رایگان او، تنها در صورتی می تواند این کار را انجام دهد که ثابت کند شخص ثالثی که با بدهکار قرارداد منعقد کرده از تقلب آگاه بوده است». همانطور که به وضوح مشهود است، قانونگذار فرانسوی نسبت به اصلاح ابهام قانون قبلی اقدام نموده و به صراحت سعی در ایجاد یک چارچوب مشخص برای مداخله طلبکاران در معاملات مدیون نموده است، در ماده ۱-۱۳۴۲ قانونگذار در صورت تقصیر در

اعمال حق بدهکار، شخص طلبکار را مجاز دانسته که به نام بدهکار نسبت به اقامه دعوا علیه مدیون مدیون خود اقدام کند یعنی مراجعه به مدیون بدهکار جهت دریافت مطالبات، همچنین قانونگذار فرانسوی به صراحت در ماده ۲-۱۳۴۲ دقیقاً بعد از ماده مذکور نسبت به دعاوی که طلبکاران به طور مستقیم علیه معاملات مدیون اقامه می کنند تعیین تکلیف نموده و اظهار داشته در صورت وجود تقلب می توان صرفاً در معاملات مدیون مداخله کرد که این همان مفهوم «با انگیزه فرار از دین» در حقوق ما می باشد و حتی قانونگذار فرانسوی در این اصلاحات پا را فراتر از آن گذاشته و در معاملات غیر تبرعی (معوض) مدیون اظهار داشته که باید منتقل علیه نیز از تقلب آگاه باشد تا طلبکاران بتوانند نسبت به اقامه دعوا اقدام نمایند بنابراین اصلاحات مذکور در قانون مدنی فرانسه حاکی از آن است که قانونگذار فرانسوی می خواهد مانع مداخله وسیع و بی حد و حصر طلبکاران در معاملات مدیون مدعی اعسار گردد.

ب) قائم مقامی طلبکاران در حقوق ایران

بیشترین بحثی که در خصوص قائم مقامی طلبکاران در حقوق ایران شده در مورد ماده ۳۶ قانون اعسار ۳۱۳ می باشد که این قانون اکنون به موجب ماده ۲۹ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۴ منسوخ گردیده است اما این امر مانع از مباحث مرتبط با قائم مقامی طلبکاران نسبت به دارایی مدیون نمی شود زیرا که هر آنچه پیرامون ماده ۳۶ قانون اعسار توسط حقوقدانان مطرح شده مباحث مبنایی و استدلال های مرتبط با بحث کلی قائم مقامی طلبکاران بوده است، علی الخصوص اینکه ماده ۲۳۵ قانون امور حسبی توسط حقوقدانان در راستای ماده ۳۶ قانون اعسار دانسته شده متنها این بار برای شخص متوفی و ماده ۲۳۵ همچنان به قوت خود باقی است. ماده ۳۶ قانون اعسار اظهار می داشت: «در کلیه اختیارات و حقوق مالی مدعی اعسار که استفاده از آن موثر در دیون او باشد طلبکاران او قائم مقام قانونی مدعی اعسار بوده و حق دارند به جای او از اختیارات و حقوق مزبور استفاده کنند». برخی معتقدند طلبکار در موارد معینی قائم مقام بدهکار شده و از کلیه تعهداتی که به نفع بدهکار به عمل آمده منتفع می گردد (امامی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۳۶؛ شهیدی، ۱۳۹۳، ص ۲۶) اما باید به این نکته توجه نمود که قائم مقام کسی است که خودش یا به وسیله نماینده اش در قرارداد حضور نداشته و جانشین یکی از طرفین شده است، وضع طلبکار را با ورثه نمی توان قیاس کرد لذا باید او را ثالث دانست که بواسطه حمایت قانونگذار از طلبکار، وضع ویژه ای می یابد و در مواردی که حکم خاصی در حمایت از او موجود نیست او را باید ثالث به شمار آورد (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۲۸۶).

اگر قائل به قائم مقامی طلبکاران به طور کلی در دارایی مدیون مدعی اعسار باشیم، باید تمام اختیارات مالی متعلق به مدیون را برای طلبکاران او نیز بدانیم اما اگر صرفاً جنبه حمایتی موضوع را نگاه کنیم و آن را مقررهای خاص جهت حمایت از طلبکاران بدانیم باید نسبت به تفسیر محدود آن اقدام نمود. تفسیر موسعی که از ماده ۳۶ و توسعه مفهوم قائم مقامی طلبکار به عمل آمده آن است که طلبکاران می توانند در خارج از دادرسی نیز به قائم مقامی از بدهکار حقوق او را اجرا کنند برای مثال در بیع شرط به جای بدهکار از حق خیار استفاده نمایند حتی از آن هم فراتر رفته و این ذهنیت ایجاد گردیده که با عنایت به واژه اختیارات در ماده مذکور به طلبکار اجازه داده اند علاوه بر حقوق مکسب بدهکار از هر اختیار مالی که موثر در تأدیه دین باشد استفاده کند حتی طلبکار بتواند خانه مدیون را به قائم مقامی و برخلاف میل او اجاره دهد یا بفروشد (همان، ص ۳۶۷-۳۶۸). از دیگر سوی حکم ماده ۲۳۵ قانون امور حسبی از نظر فلسفه و مبنا منطبق با ماده ۳۶ قانون اعسار دانسته شده، ماده ۲۳۵ بیان می دارد: «بستانکار از متوفی نیز در صورتی که ترکه به مقدار کافی برای ادای دین در ید ورثه نباشد می تواند بر کسی که او را مدیون

متوفی می‌داند یا مدعی است که مالی از ترکه متوفی در ید اوست اقامه دعوا کند». اینگونه بیان شده که حکم یکی است در دو مصداق مختلف یعنی یکی در زمان حیات و دیگری پس از مرگ بدهکار اجرا می‌شود (همان، ص ۳۵۶).

نکته‌ای که باید به آن توجه نمود آنست که این نمایندگی در ماده ۲۳۵ قانون امور حسبی فقط در مطالبات مالی عین و دین برای طلبکار در نظر گرفته شده است، وی حق استفاده از اختیارات و حقوق مالی متوفی را ندارد بنابراین طلبکار نمی‌تواند برای مثال حق فسخی که در زمان حیات متوفی برای او ایجاد شده است را اعمال و یا اقدام به رد و تنفیذ معاملات مدیون مدعی اعسار نماید. این اختیار صرفاً در مورد اقامه دعوا علیه بدهکار متوفی و یا استرداد اموال او نزد دیگران می‌باشد. در فقه امامیه نیز مطابق نظر مشهور انتقال مال به غیر طلبکار در صورتی که اموال دیگری برای ایفای دین وجود نداشته باشد بدون لحاظ انگیزه فرار از دین و پیش از اعلام حجر مدیون به وسیله حاکم معتبر است (قمی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۵۳). در واقع اگر مدیون، معسر گردد حق مطالبه زائل شده به دلیل آنکه حکم به حرمت مطالبه از معسر شده و در واقع اصل اولیه لزوم به پرداخت دین است و اصل ثانویه حرمت مطالبه از مدیون معسر می‌باشد (امیدوار، باریکلو و آذربایجانی، ۱۴۰۲، ص ۱۲۰-۱۲۱).

در حالتی که عقد وجود حقوقی دارد و صرفاً امکان رد یا تنفیذ آن وجود دارد، آثار قراردادهای مدیون در برابر همه از جمله طلبکاران قابل استناد می‌باشد و تعهدات ناشی از عقود نسبی بوده و به طلبکاران سرایت نمی‌کند. با توجه به اصل «عدم ولایت» هیچکس نمی‌تواند بر دیگری ادعای ولایت کند (اصل ۱۹ قانون اساسی) بنابراین اختیار موجود در ماده باید در حدود قانونی خود تفسیر شود و مانع آن می‌شود که بدون وجود یک چارچوب قانونی مشخص و تحت شرایط احصاء شده، طلبکاران بطور مطلق به مداخله بی‌حد و حصر در معاملات مدیون مدعی اعسار، اقدام نمایند.

۲- امکان اعلام انفساخ یا بطلان توسط طلبکاران

ممکن است به علت فقدان شرایط اساسی، معاملات مدیون باطل و یا منفسخ شده باشد، در ابتدا این امر به ذهن متبادر می‌گردد که این معاملات به خودی خود باطل بوده و وجود حقوقی ندارند و هنگامی که معامله‌ای وجود حقوقی ندارد پس در برابر دیگران نیز قابل استناد نبوده و اصولاً مالی از دارایی مدیون خارج نشده است و طلبکاران به راحتی می‌توانند عین مال را توقیف کرده و طلب خود را از آن محل وصول نمایند اما اینها همه در عالم ثبوت است بلکه تا زمانی که این بطلان، اثبات نشود و به موجب حکم دادگاه بتوان اثر حقوقی آن را لمس کرد، در عالم حقوق هیچ اثری نخواهد داشت مثلاً زمانی که در پی وقوع یک معامله، خریدار ملکی بواسطه آن معامله، سند رسمی اخذ می‌کند به موجب ماده ۲۲ قانون ثبت، دولت فقط شخصی را مالک می‌شناسد که نام او در دفتر املاک ثبت شده باشد. بنابراین خریدار همچنان مالک می‌باشد ولو معامله او باطل بوده باشد و طلبکاران نمی‌توانند مالکیت رسمی او را نادیده گرفته و از محل آن مال، طلب خود را وصول کنند بنابراین نیاز به اقامه دعوای ابطال سند رسمی و اخذ حکم در این مورد هست و یا در صورت انفساخ معامله نیاز به دعوای تنفیذ انفساخ می‌باشد تا در عالم اثبات این موضوع مورد تایید دادگاه قرار گیرد و دارای اثر حقوقی گردد. نحوه مداخله طلبکاران در مواردی که معامله به خودی خود باطل بوده و یا منفسخ می‌گردد با حالتی که امکان رد معامله وجود دارد متفاوت است. در حالت بطلان و انفساخ، معامله وجود و حیات حقوقی ندارد و در حکم عدم هست و به اصطلاح دچار مرگ حقوقی شده است. بواسطه آنکه این موضوع ارتباط خاصی با ذی نفعی طلبکاران در دعوای اعلام بطلان یا انفساخ دارد، نیازمند بررسی مداخله طلبکاران در این نوع معاملات با نگاه جدیدی است که در ذیل این بخش به آن خواهیم پرداخت.

۱-۲. حالت انفساخ معامله

واژه انفساخ در برابر واژه فسخ به کار می‌رود که مبتنی بر کاربرد اراده یکی از طرفین است. انفساخ یا همان انحلال قرارداد به این معنی است که «عقد بدون اینکه نیاز به عمل حقوقی اضافی داشته باشد خودبه‌خود از بین می‌رود و حق انتخاب برای یکی از طرفین یا دادگاه باقی نمی‌ماند» (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۳۴۲). بنابراین به ظاهر، عقد حیات حقوقی خود را از دست داده و همچون بطلان که در ابتدا اثر حقوقی نداشته در اینجا در میانه عقد، اثر حقوقی خود را از دست می‌دهد و در حکم عدم است. اعم از آنکه بواسطه شرط فاسخ باشد یا به موجب حکم قانون اما باید توجه نمود زمانی بحث امکان مداخله طلبکاران در حالت انفساخ معامله مدیون پیش می‌آید که در عقود ناقله عین مال تلف نشده یا انتقال نیافته باشد و عین مال موجود است زیرا باتوجه به قرائن موجود در قانون مدنی از جمله ماده ۲۸۷ در باب اقاله و ماده ۴۵۹ در بیع شرط، باید پذیرفت که اثر شرط فاسخ نسبت به آینده است و اثر قهرایی ندارد مگر در صورت تراضی طرفین، بنابراین تصرفات ناقله بلاشکال است زیرا که تا پیش از انفساخ، مال خریدار بوده و حق هرگونه تصرفی در آن دارد و این امر هیچ گونه تعارضی با مالکیت آینده طرف مقابل ندارد (اسدی نژاد و صفایی معافی، ۱۴۰۲، ص ۱۸). حالت انفساخ عقد ممکن است ناشی از دو منشأ باشد، یکی به موجب حکم قانون و دیگری به موجب شرط فاسخ که با توافق طرفین در ضمن قرارداد ایجاد گردیده است و مداخله طلبکاران در معاملاتی که مدیون انجام داده و منفسخ گردیده ممکن است هر کدام ناشی از یکی از این دو منشأ باشد و آثار متفاوتی خواهد داشت که در ادامه پژوهش به آن خواهیم پرداخت.

الف) به علت شرط فاسخ

شرط فاسخ ساخته تراضی طرفین است که آن را معلق بر امری می‌نمایند هرچند که بعد از وقوع معلق علیه، عقد خودبه‌خود و بدون اراده طرفین حیات حقوقی خود را از دست می‌دهد اما مبنا و ریشه آن اراده طرفین است (اسدی نژاد و بهارلو، ۱۳۹۰: ۱۰). بنابراین باید بین حالتی که طرفین بعد از وقوع معلق علیه همچنان در راستای تأیید و تنفیذ و یا برخلاف انفساخ عقد، عملی انجام می‌دهند فرق گذاشت. به ظاهر با وقوع معلق علیه، عقد از بین رفته و حیات حقوقی ندارد و به اصطلاح مرده را دیگر نمی‌توان زنده کرد اما از این جهت که ریشه این انفساخ، قراردادی است نظرات دیگری در این خصوص نیز ارائه شده است. برای مثال اینکه بعد از تحقق شرط فاسخ باید متوجه اقدامات مشروط له باشیم و اگر مشروط له به عنوان ذی‌نفع این شروط اقدامات بعدی را در راستای عقد انجام دهد وضعیت فرق می‌کند. ثانیاً اینکه گفته می‌شود احیای قرارداد منحل شده با اقدام متأخر مشروط له به منزله اعاده معدوم است هم حرف صحیحی نیست چون وجودهای حقوقی اموری اعتباری هستند. در موجودات اعتباری سبب می‌تواند مؤخر بر مسبب باشد ثالثاً علت فاعلی قراردادها اراده طرفین است، نباید آنها را با موجودات عینی و مادی قیاس کرد بر این اساس احیای قرار داد منحل شده بر اساس تراضی طرفین یا از سوی ذی‌نفع و مشروط له امری ممکن است (کریمی، جواهرکلام و زرنگ، ۱۴۰۳، ص ۱۵۰).

شرط انفساخ در دو مرحله تفسیر می‌گردد، مرحله فعلیت و سپس مرحله اثربخشی؛ اگرچه شرط انفساخ در مرحله فعلیت منوط به عاملی نیست و لیکن در مرحله اثربخشی منوط به استناد شخص ذی‌نفع است. پس از وقوع معلق علیه، وابستگی شرط فاسخ به اراده مشروط له حفظ می‌شود چرا که ماهیت آن، شرط ضمن عقد است (همان، ص ۱۴۴-۱۴۵). به عبارت دیگر صرف

تحقق شرط انفساخ کافی نبوده و ذی نفع شرط می‌بایست در مدتی معقول بدان استناد نماید و الا این شرط در مرحله اثرگذاری ابتر خواهد ماند و عدم استناد در مدت معقول به منزله انصراف از استناد بدان است. واقعیت این است که طرفین با پایبندی به مفاد قرارداد در پی احیای آن قرارداد و پایبندی به آثار وضعی آن بوده‌اند حال معقول به نظر نمی‌رسد که قرارداد را درگیر تئوری‌های خشک و بدون انعطاف کرده و به دنبال راهکاری برای انحلال آن باشیم^۱.

به نظر می‌رسد در حالت انفساخ هرچند برحسب ظاهر، قرارداد وجود حقوقی خود را از دست داده ولی باید بین حالتی که مشروط علیه یا طرفین عقد در مسیر اجرای قرارداد حرکت می‌کنند با حالتی که نسبت به تأیید انفساخ عقد اقدامی نمایند یا نهیاً و اثباتاً فعل و انفعالی در این خصوص نمی‌کنند فرق گذاشت. در دو حالت اخیر می‌توان بواسطه مرگ حقوقی قرارداد همانند بطلان، قائل به اقامه دعوای طلبکاران به جانشینی از مدیون در تنفیذ انفساخ عقد و بازگشت اموال به دارایی مدیون بود اما در حالت اول چون مسئولی برقراری شرط فاسخ اراده طرفین بوده و در شرایطی که خود مشروط له یا طرفین عقد در مسیر ادامه قرارداد گام برمی‌دارند با توجه به استدلال‌های صورت گرفته فوق و ریشه قراردادی در این نوع از انفساخ، امکان مداخله طلبکاران وجود ندارد و این مورد همانند مداخله طلبکاران در رد یا تنفیذ معامله است که در مطلب پیشین در خصوص عدم امکان مداخله طلبکاران در این موارد به تفصیل سخن گفته شد.

(ب) انفساخ به حکم قانون

در مواردی که انفساخ عقد بواسطه شرط فاسخ نبوده بلکه به موجب حکم قانون می‌باشد، چیزی که در ابتدا به نظر می‌رسد آن است که در این موارد بواسطه آنکه با حکم قانون، عقد حیات حقوقی خود را از دست داده است، در حکم بطلان عقد بوده که در میانه اتفاق افتاده و حکم آن تابع بحث بطلان معامله است و شاید بتوان قائل به امکان مداخله طلبکاران در چنین معاملاتی و اقامه دعوای تأیید انفساخ بود. اما توجه به این نکته ضروری است که در عقود ناقله، انفساخ به حکم قانون در تلف مبیع قبل از قبض و یا تعذر تسلیم دائمی مال مورد انتقال متصور است که به نظر می‌رسد در عمل نمی‌توان مصداقی یافت که در آن موضوع بازگشت عین مال به دارایی مدیون مدعی اعسار و امکان توقیف آن توسط طلبکاران وجود داشته باشد. بنابراین در عمل در حالت انفساخ قرارداد به حکم قانون، موضوعی برای مداخله طلبکاران در این معاملات نیست و از بحث ما خروج موضوعی دارد.

۲-۲. حالت بطلان معامله

بطلان در لغت به معنی فاسد شدن، ضایع شدن، بیهوده شدن و تباهی است (عمید، ۱۳۸۹، ص ۳۲۵). در عالم حقوق بطلان عقد وضعیتی است که در جهان خارج اثر ندارد و هیچ اثری بر آن مترتب نیست و عقد وجود حقوقی پیدا نمی‌کند (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۰، ص ۴۵۴). در فقه امامیه بطلان در معنای عام شامل عدم نفوذ و باطل به معنی خاص به کار رفته است و به جای واژه بطلان به معنی خاص آن از واژه «فساد» استفاده کرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۵، ج ۲۸، ص ۲۶۹). عقد باطل در حکم هیچ و عدم است مانند بیع صغیر غیر ممیز و... بطلان عقد وضعیت عقدی است که به علت فقدان یک یا تمامی شرایط اساسی صحت معاملات (ماده ۱۹۰ قانون مدنی)، از همان ابتدا اعتبار و نفوذ نداشته و نه تنها اثر حقوقی ندارد بلکه قابل تبدیل به عقد صحیح نیز نمی‌باشد.

۱. دادنامه شماره ۱۹۶۶۶۰۹/۱۳۳۹۰۰۰ شعبه ۹ دادگاه عمومی حقوقی گرگان مورخ ۱۴۰۱/۰۵/۲۷

این موضوع که آیا طلبکاران می‌توانند در صورت بطلان معامله مدیون مدعی اعسار بواسطه آنکه عقد دیگر وجود حقوقی ندارد به جانشینی از مدیون مدعی اعسار نسبت به اعلام بطلان چنین معاملاتی اقدام نمایند، در حقوق ما مورد توجه حقوقدانان قرار نگرفته است، جهت بررسی این موضوع و رسیدن به این پاسخ که آیا طلبکاران در اقامه دعوی بطلان ذی نفع هستند یا خیر؟ می‌توان از قواعد و اصولی بهره گرفت تا ما را در پاسخ به پرسش مذکور یاری کند که در ادامه مبحث به آن خواهیم پرداخت.

الف) قاعده اکل مال به باطل

یکی از قواعدی که می‌توان در موضوع بحث به آن اشاره کرد قاعده فقهی «اکل مال به باطل» است. این قاعده فقهی برگرفته از آیه ۲۹ سوره نساء: «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» می‌باشد و تحت عناوین «دارا شدن بلا جهت» و «مال دار شدن از طریق باطل بررسی شده است. این قاعده یک قاعده کلی است که تمام تصرفات مالی و غیر مالی را نیز در بر می‌گیرد منظور از «اکل» در این قاعده، خوردن نیست و منظور از تصرفات نه تنها تصرفات حقیقی بلکه تصرفات اعتباری از جمله تملک و تصاحب نیز می‌باشد (گرجی، ۱۳۸۳، ص ۲۴۱). مفهوم باطل که در این قاعده عنوان شده برخی آن را صرفاً به مال حرام و ناحق در برابر مال حق می‌دانند (باطل شرعی). اما مفهوم عام‌تری از باطل در این قاعده استنباط گردیده است و آن است که همه معاملات باطل را شامل می‌شود و اگر هم مصادیقی نام برده می‌شود از باب نمونه است و الا تمام معاملات باطل (عقود فاسد) بعنوان باطل عرفی مشمول این قاعده هستند (سلیمانی، سلطانی و صفایی، ۱۳۹۵، ص ۳۳).

از نظر اسلام هرگونه تصرف در اموال و دارایی‌ها باید براساس حق و عدالت صورت گیرد و هر چه غیر از این باشد حرام و باطل است بنابراین شناخت مفهوم اکل مال به باطل با توجه به مسائل جدیدی که در جامعه به وجود می‌آید بر عهده عرف است آن هنگامی که معامله بین مدیون مدعی اعسار و دیگری باطل است و عقد وجود حقوقی ندارد، خریدار مال مدیون، عینی از اموال مدیون را با یک معامله باطل همچنان در اختیار دارد درحالی که در واقع این مال اکنون در مالکیت مدیون بوده و طلبکاران مدیون مدعی اعسار می‌توانند از محل آن عین، طلب خود را وصول نموده و از آن نفع ببرند و با توجه به گستردگی مفهوم تصرفات در قاعده اکل مال به باطل و اینکه عرف جامعه نمی‌پذیرد که طلبکاران بی‌بهره از دارایی واقعی مدیون بوده درحالی که شخص دیگری (خریدار) مالی را در نتیجه معامله‌ای باطل همچنان در ید خود داشته باشد. بنابراین براساس این قاعده فقهی نیز می‌توان قائل به لزوم احقاق حق طلبکاران و بازگشت اموال به دارایی مدیون و سپس توقیف آن بود. بدیهی است این امر منافاتی با رجوع خریدار نسبت به ثمن پرداختی ندارد.

ب) قاعده لاضرر

یکی دیگر از قواعدی که می‌توان به آن اشاره نمود قاعده «لا ضرر» است. قاعده لاضرر از جمله قواعد مشهور فقهی است که در تمام ابواب مختلف فقه اعم از عبادات و معاملات به آن استناد می‌شود. این قاعده از احادیثی چون «لا ضرر و لا ضرار علی مؤمن» و «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» گرفته شده است. قاعده لاضرر از احکام ثانویه بوده که بر قاعده اولیه از جمله «تسلیط» حکومت دارد و موضوع قاعده «الناس مسلطون علی أموالهم» را تفسیر و آن را به تصرفات غیر ضرری محدود می‌نماید (انصاری، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۴۶۲). این مطلب در حقوق ما و به خصوص در معاملات مدیون مدعی اعسار موضوع غریبی نبوده بلکه دارای سابقه است. اساس ماده ۶۵ قانون مدنی که صحت وقف به اضرار دیان را منوط به اجازه آنان دانسته، قاعده

لاضرر است و با عنایت به نظر گروهی از فقها که معاملات تبرعی به منظور فرار از دین را به استناد قاعده لاضرر غیرنافذ دانسته‌اند، می‌توان قاعده مندرج در ماده ۶۵ قانون مدنی را به سایر تصرفات تبرعی مدیون گسترش داد (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۲۷۴ و ۲۸۳). همین‌طور در بحث معاملات مدیون با انگیزه فرار از دین، برخی از فقها حکم به بطلان چنین معاملاتی به استناد قاعده لاضرر داده‌اند (نراقی، ۱۴۲۲، ص ۱۸۷). برخی حقوقدانان نیز با احصاء مبانی مختلف، ضمن ترجیح استناد به این قاعده و همین‌طور اصل ۴۰ قانون اساسی اظهار داشتند که هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر قرارداد (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۲۷۵). همچنین مبنای ماده ۲۱۸ مکرر قانون مدنی که امکان توقیف اموال مدیون را از جانب طلبکاران به وجود آورده نیز قاعده «لاضرر» می‌باشد.

در جایی که معامله‌ای از ابتدا باطل بوده و حیات حقوقی ندارد ممکن است در عالم اثبات، مدیون که عین اموالش را منتقل نموده است نسبت به اقامه دعوا و اعلام بطلان آن و اعمال آثار این بطلان اقدام نکند. شاید تصور شود که او مالک بوده و بر مال خود مسلط است و حق هرگونه تصرفی را دارد اما باید به این مطلب توجه نمود که به واسطه باطل بودن معامله در صورت اعمال آثار این بطلان، اموالش به‌طور رسمی به مالکیت او درمی‌آید و امکان توقیف آن مال توسط طلبکاران وجود خواهد داشت بنابراین طلبکاران در آن ذی‌نفع خواهند بود. درست است که مدیون می‌تواند حق خود را در اموالش اعمال کند اما با این اعمال حق خود، موجب ضرر به دیگری شده و می‌تواند مصداق سوءاستفاده از حق باشد و این مبنا ما را به این موضوع رهنمون می‌کند که امکان مداخله طلبکاران در این معامله و اعلام بطلان آن در این مورد خاص به جانشینی از مدیون وجود دارد همان‌طور که پیش‌تر گفته شد تمامی این مبانی ما را به وجود ذی‌نفعی طلبکاران در چنین دعاوی می‌رساند.

ج) ذی‌نفعی طلبکاران در دعاوی اعلام بطلان یا انشاخ

در صورتی که شرایط اساسی صحت معاملات در قرارداد مدیون مدعی اعسار با ثالث مفقود بوده و معامله او باطل باشد، آیا طلبکار راساً می‌تواند دعاوی ابطال معامله مذکور را اقامه نماید؟ در بررسی وجود شرط ذی‌نفعی خواهان، باید به این اکتفا شود که اگر حق اصلی یا ماهوی علیه خواننده اثبات شود سودی عائد خواهان خواهد گردید یا خیر؟ باید حتماً قبل از اقامه دعوا، اضرار به وقوع پیوسته و زیان رسیده باشد تا بتوان گفت نفع در دعوا فعلیت دارد (متین‌دفتری، ۱۳۹۷، ص ۲۱۷). نفع متقاضی (خواهان) در فقه تحت عنوان قابل استماع بودن دعوا مطرح شده است (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۸۷). به عبارت دیگر دعوا وقتی محقق می‌شود که عقلاً آن را دارای قصد و غرض بدانند و مدعی در آن نفع داشته باشد اگر نفع نباشد قسم نیز متوجه طرف نمی‌گردد (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱۴، ص ۳۶۴).

ملاکی که حقوقدانان ما در خصوص مفهوم ذی‌نفعی به دست می‌دهند آن است که «اگر حق اصلی یا ماهوی ادعایی علیه خواننده اثبات شود، سودی عائد خواهان خواهد گردید یا خیر؟» (شمس، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۸۲). اگر طلبکاری هنگام مراجعه به شخص مدیون با اعسار او مواجه گردد که اموال مدیون کفاف دیون او را ندهد و پیش‌تر مدیون معامله‌ای انجام داده که سبب اعسار و ناتوانی او در پرداخت به طلبکار شده و عین اموال او به دیگری انتقال یافته باشد و آن معامله به علت نقص در شرایط اساسی معاملات یا حکم قانونی، باطل بوده یا منفسخ شده باشد، در اینجا نتیجه انحلال آن معامله، بازگشت عین به اموال مدیون بوده و طلبکار می‌تواند از محل اموال بازگشت یافته طلب خود را وصول کند پس نتیجه این دعوا سودی عائد طلبکار خواهد کرد. این امر با آنچه علمای حقوق در گستره مفهوم ذی‌نفعی طرح می‌کنند سازگاری دارد. بدیهی است در صورتی که مدیون خودش

یا دیگری نسبت به پرداخت مطالبات طلبکاران اقدام و تسویه نمایند دیگر آنان نفعی در اعلام بطلان معامله مذکور نخواهند داشت و ذی نفعی آنان از این بابت منتفی می گردد. در ادامه به یک نمونه رأی که توسط یکی از شعبات دادگاه عمومی حقوقی تهران صادر شده و در مرجع عالی هم مورد تأیید قرار گرفته است خواهیم پرداخت.

(د) بررسی یک رای

در موضوع ذی نفع بودن طلبکاران در دعوای ابطال معاملات مدیون معسر، رای از شعبه ۱۹۲ دادگاه عمومی حقوقی تهران صادر گردیده است که ابطال معامله مدیون بواسطه عدم وجود شرایط اساسی صحت معاملات توسط طلبکار را پذیرفته است و این حکم منجر به ابطال یک سند رسمی گردیده، بدین شرح که خواهان اظهار داشته به موجب اجراییه دادگاه از خوانده طلبکار شده است و بدهکار طبق وکالت نامه در مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۰۲، وکالت فروش سه دانگ آپارتمان خود را به شخص ثالث اعطا نموده است، وکیل نیز بر مبنای اختیارات حاصله از همان وکالت نامه، در تاریخ ۱۴۰۲/۰۶/۱۱ اقدام به انتقال سه دانگ آپارتمان به خود نموده در حالی که این انتقال در ساعت ۰۸:۰۶ صبح انجام شده بود، موکل (مدیون) در ساعت ۰۳:۵۰ صبح همان روز در بیمارستان فوت می نماید و عملاً وکالت در لحظه انتقال آپارتمان، منحل گردیده است و بدین ترتیب انتقال سند رسمی باطل می باشد. طلبکار (خواهان) در دادخواست خود اظهار داشته: «با توجه به ذی نفع بودن اینجانب در مال یاد شده به جهت طلبکار بودن از مرحوم ... خواستار ابطال سند رسمی در نتیجه معامله مذکور می باشم».

شعبه ۱۹۲ دادگاه عمومی حقوقی تهران در دادنامه شماره ۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰۰۶۹۷۱۶۴۷ مورخ ۱۴۰۳/۰۵/۲۰ چنین رای صادر نموده: «... با توجه به ذی نفع بودن خواهان به عنوان دائن و عدم اعتبار وکالت نامه در زمان تنظیم وکالت نامه، دادگاه دعوای خواهان را وارد تشخیص و به استناد مواد ۶۷۸، ۸۶۸، ۲۴۷ و ۲۴۸ قانون مدنی، حکم به ابطال سند رسمی شماره ... مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۰۶ سه دانگ از شش دانگ آپارتمان به پلاک ثبتی ... بخش ۱۰ ثبتی تهران و وکالت نامه شماره ... مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۰۲، نیز پرداخت خسارت دادرسی تنظیمی صادر و اعلام می نماید ...»، این رای به موجب دادنامه شماره ۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰۰۹۴۱۹۴۲ مورخ ۱۴۰۳/۰۷/۲۴ توسط شعبه ۵۰ دادگاه تجدید نظر استان تهران نیز عیناً مورد تأیید قرار گرفته است.

همانطور که مشاهده می شود شعبه ۱۹۲ دادگاه عمومی حقوقی تهران به دلیل اینکه در نتیجه ابطال سند رسمی بواسطه عدم وجود شرایط انتقال، سودی عائد خواهان (طلبکار) می شود به ابطال سند رسمی رای داده است. استدلالی که در این خصوص مطرح شده آن است که چون با انفساخ وکالت نامه انتقال سند رسمی به نحو صحیح صورت نگرفته و شرایط صحیح تنظیم سند رسمی وجود نداشته است بنابراین طلبکاران، ذی نفع در نتیجه این دعوا می باشند و در صورت اعلام بطلان سند رسمی، آن عین به اموال مدیون بازگشته و امکان توقیف آن برای طلبکاران وجود خواهد داشت بنابراین دعوای آنان پذیرفته شده و دادگاه نیز حکم به ابطال سند رسمی داده است.

نتیجه گیری

جای هیچ تردیدی نیست که بدهکاران گاهی در پی تبدیل اموال خود به وجه نقد بوده که نتیجه آن ایجاد مانع دستیابی به اموال بدهکاران برای طلبکاران می باشد، آن هم طلبکاران بدون وثیقه که تنها پشتوانه آنان، دارایی بدهکاران و اعتمادی است

که به خود مدیون داشته‌اند، بنابراین هرگونه معامله که باعث کاهش دارایی مدیون شود از وثیقه عمومی طلبکاران می‌کاهد، قانونگذار نیز باید سعی کند با وضع مقرراتی در این خصوص حق طلبکاران را از مدیون بستاند. در مورد معاملات صوری و یا با انگیزه فرار از دین، ماده ۲۱۸ قانون مدنی و ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی، مقرراتی را برای مداخله طلبکاران در معاملات مدیون مدعی اعسار قرار داده اند، لیکن کفایت لازم را در تضمین حقوق طلبکاران نمی‌نماید؛ در مواردی که معامله کاملاً واقعی بوده ممکن است بواسطه وجود اختلالی در شرایط اساسی صحت معاملات و شروط ضمن عقد یا به حکم قانون، آن معامله در معرض ابطال، انفساخ و یا رد قرارگیرد و طلبکارانی که با این نوع از معاملات مواجه می‌شوند بخواهند نسبت به اعمال اختیارات به جای مدیون اقدام نموده و موجب بازگشت اموال به دارایی بدهکار و سپس توقیف آن شوند. بحث قائم مقامی طلبکاران در موضوع رد و تنفیذ معاملات توسط طلبکاران که هنوز معامله وجود حقوقی دارد با استناد به ماده ۳۶ قانون اعسار و ماده ۲۲۵ قانون امور حسبی مطرح می‌شود، درحالی که ماده ۳۶ قانون اعسار ۱۳۱۳ امروزه منسوخ گردیده و ماده ۲۳۵ قانون امور حسبی نیز فقط در مورد دعوای طلبکاران علیه مدیون بدهکار و یا استرداد اموال مدیون مدعی اعسار نزد اشخاص ثالث کاربرد دارد.

فارغ از مقررات قانونی موجود، این چنین تفاسیر موسعی در باب اختیارات مالی طلبکاران، خلاف اصل نسبی بودن اثر قراردادهای و اصل قابلیت استناد قرارداد در برابر دیگران می‌باشد از سویی دیگر امکان مداخله طلبکاران در معاملات مدیون غیرتاجر در حقوق ما وجود ندارد. در باب انفساخ معامله نیز اگر انفساخ به حکم قانون باشد در عقود ناقله باتوجه به آنکه فقط تلف مبیع قبل از قبض و تعذر تسلیم دائمی مورد معامله متصور است، عملاً از بحث بازگشت عین اموال و امکان توقیف و بازداشت آن از طرف طلبکاران خروج موضوعی دارد ولی حالتی که انفساخ به علت شرط فاسخ بوده باید بواسطه ریشه قراردادی آن، بین حالتی که طرفین نفیاً یا اثباتاً در مسیر قرارداد اقدامی نمی‌کنند یا برخلاف آن عملی انجام می‌دهند و حالتی که با اعمال خود موجب تنفیذ و تأیید موضوع قرارداد می‌شوند فرق گذاشت، در مواردی که طرفین با وقوع معلق علیه در شرط فاسخ، جهت اجرای موضوع قرارداد گام برمی‌دارند به واسطه ریشه قراردادی شرط فاسخ، هنوز از مرحله فعلیت به اثربخشی نرسیده چراکه اثربخشی آن منوط به استناد شخص ذی‌نفع به آن می‌باشد بنابراین قرارداد دچار مرگ حقوقی نشده و موضوع مانند امکان رد معاملات توسط طلبکاران بوده و در چنین شرایطی نمی‌توان قائل به مداخله طلبکاران بود اما در حالتی که طرفین اتفاقاً در تأیید انفساخ گام برمی‌دارند و یا نفیاً و اثباتاً بعد از وقوع معلق علیه، اقدامی نمی‌کنند می‌توان این مورد را مرگ حقوقی قرارداد دانست و احکام بطلان قرارداد در باب مداخله طلبکاران را در آن جاری ساخت. در باب بطلان به علت شرایط اساسی معاملات، با توجه به قاعده فقهی اکل مال به باطل و تفسیر باطل به مفهوم عرفی آن که فقط مال حرام را در برنمی‌گیرد بلکه منظور معاملات باطل نیز می‌باشد و به واسطه تصرف طرف مقابل معامله با مدیون که مالی از مدیون را ناشی از یک معامله باطل همچنان در اختیار دارد و با عنایت به قاعده لاضرر که عدم اقدام مدیون در اعلام بطلان یا انفساخ معامله موجب ضرر به طلبکاران می‌شود و همچنین تعریف مفهوم ذی‌نفعی نزد حقوقدانان در آیین دادرسی مدنی مبنی بر اینکه هرگاه از دعوایی نفعی عائد شخص گردد، ذی‌نفع دعوا تلقی می‌شود و در نتیجه دعوای اعلام بطلان یا انفساخ از جانب طلبکاران به صورت خاص و به جانشینی از مدیون، عین مال مدیون به دارایی او بازگشته و امکان توقیف آن وجود دارد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی و عربی

۱. اسدی نژاد، سید محمد و صفایی معافی، سید حسین. (۱۴۰۲ش). تعلیق در انعقاد قرارداد با تاکید بر دیدگاه امام خمینی (ره). پژوهشنامه متین، (۲۵)، ۹۹-۲۸.
<https://doi.org/10.22034/matin.2021.292808.1924>
۲. اسدی نژاد، سید محمد، بهارلو قره بلطاقی، جواد، (۱۳۹۰) شرط فاسخ. پژوهشنامه حقوق کیفری شماره (۲) ۱۸-۵
۲. الفت، نعمت الله و ذاکریان، اکبر. (۱۳۹۴ش). بررسی تطبیقی استیفای دین از طلب مدیون. نشریه حقوق تطبیقی، (۲)، ۳-۹۵-۱۱۶. (نمایه شده به تاریخ ۱۴۰۰/۰۲/۲۱ در سایت سیویلیکا)
<https://civilica.com/doc/1201400/>
۳. امامی، سید حسن. (۱۳۶۳ش). حقوق مدنی. ج ۱، تهران: اسلامیه.
۴. امیدوار، حسن، باریکلو، علیرضا و آذربایجانی، علیرضا. (۱۴۰۲ش). تحلیل معامله به قصد از فرار از پرداخت دین از منظر اصول زیربنایی حقوق قراردادها. مطالعات حقوقی، (۱۵)، ۲-۱۱۱-۱۴۰.
- <https://doi.org/10.22049/jls.2023.42829.4629>
۵. انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۲۴ق). فرائد الاصول. ج ۲، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۶. ایزانلو، محسن و شریعتی نسب، صادق. (۱۳۹۱ش). مطالعه تطبیقی عدم قابلیت استناد در حقوق ایران و فرانسه، مجله حقوق خصوصی. (۲)، ۳۵-۶۶.
<https://doi.org/10.22059/jolk.2013.35159>
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۴۰۰ش). ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
۸. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۲ش). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
۹. سلیمانی، حمید، سلطانی، عباسعلی و صفایی، مریم. (۱۳۹۵ش). واکاوی قلمرو قاعده اکل مال به باطل. مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق. (۱۰)، ۳۴-۲۷-۵۵.
<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.23452811.1395.10.34.2.8>
۱۰. شمس، عبدالله. (۱۳۸۹ش). آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته) ج ۱، تهران: دراک.
۱۱. شهیدی، مهدی. (۱۳۹۳ش). آثار قراردادها و تعهدات. تهران: مجد.
۱۲. صفایی، سید حسین. (۱۴۰۰ش). قواعد عمومی قراردادها. تهران: میزان.
۱۳. طباطبایی حکیم، سید محسن. (۱۴۱۶ق). مستمسک العروه الوثقی. ج ۱۴. قم: مؤسسه دارالتفسیر.
۱۴. عمید، حسن. (۱۳۸۹ش). فرهنگ فارسی. تهران: راه رشد.
۱۵. قمی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۷۵ش). جامع الشتات. ج ۲، تهران: کیهان.
۱۶. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۱ش). قواعد عمومی قراردادها. ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۷. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۱ش). قواعد عمومی قراردادها. ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۸. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۹۰ش). قواعد عمومی قراردادها. ج ۵، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۹. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۹ش). نظریه عمومی تعهدات. تهران: میزان.
۲۰. کریمی، عباس، جواهرکلام، محمدهادی و زرنگ، امیرحسین. (۱۴۰۳ش). عدول از شرط فاسخ: نقد و تحلیل رویه قضایی با نگاهی به حقوق فرانسه و انگلیس، فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق تطبیقی. (۲۴)، ۷-۱۱۴-۱۶۹.
- <https://doi.org/10.22034/law.2024.2045094.1479>
۲۱. گرجی، ابوالقاسم. (۱۳۸۳ش). آیات الاحکام. تهران: میزان.

۲۲. متین دفتری، احمد. (۱۳۹۷ش). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی. تهران: مجد.
۲۳. موسوی بجنوردی، سید حسن. (۱۴۱۹ق). القواعد الفقهیه. ج ۱، قم: نشر العمدی.
۲۴. نجفی، محمد حسن. (۱۳۶۵ش). جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام. ج ۲۳، تهران: دار الکتب السلامیه.
۲۵. نراقی، ملا محمد بن احمد. (۱۴۲۲ق). مشارق الاحکام (مصحح: سید حسن وحدتی شبیری). قم: کنگره نراقین.

(ب) منابع لاتین

26. Furmston, Michael, (2017). Cheshire, Fifoot, and Furmston's Law of Contract, UK: Oxford.
27. Mazeaud, (1998). Lecos de droit civil: obligation, Paris: montchrestien.